



دکتر انور خامه ای

## من از میلو سویچ دفاع می کنم

اتهامات میلو سویچ را دارد؟ برای اینکه به این پرسش پاسخی مستدل و واقع بینانه بدهیم لازم است نخست حوادثی را که منجر به فروپاشی فدراسیون یوگوسلاوی و کشتارها و خشونت های ضمن آن شده است، بررسی کنیم و برای این بررسی نیز نیاز داریم نگاهی به تاریخچه تأسیس فدراسیون مزبور و علل و بنیاد آن بیفکنیم.

پس از پیروزی متفقین در جنگ جهانی اول، کشور یوگوسلاوی به عنوان پاداشی برای کوشش هایی که دولت صربستان در جنگ انجام داده و جبران مصائبی که ملت صرب در طول تاریخ خود متحمل شده بود، تأسیس گردید و از این رو سلطنت آن به الکساندر کاراچویچ، شاه صربستان تفویض شد. این اقدام متفقین نه تنها مورد تأیید تمام کشورهای متنازع قرار گرفت، بلکه مورد قبول و پشتیبانی همه اقوام و ملت هایی که در این کشور نوبنیاد گرد آمده بودند نیز واقع شد، به جز ملیون افراطی کروات که گروه تروریستی اوستاشی را تشکیل دادند و مرتکب ترورهای چندی منجمله کشتن الکساندر کوروبارتور - نخست وزیر فرانسه - در پاریس شدند.

تأسیس کشور یوگوسلاوی از کارهای مفید و شایسته کنفرانس ورسای بود، چون از یکسو به مسأله بالکان، یعنی کشمکش دائمی میان ملل متنوع این شبه جزیره پایان داد و از سوی دیگر، امنیت حمل کالا از روی رود دانوب را، که واسطه بازرگانی میان شرق و غرب اروپا بود، تأمین کرد. ضمناً همچون سدی در برابر نفوذ احتمالی آلمان یا روسیه شوروی به سوی جنوب اروپا به شمار می رفت.

پیوند میان ملت ها و اقوامی که این فدراسیون را تشکیل می دادند به حدی بود که هنگام تجاوز ارتش غول آسای آلمان نازی (به اتکاء قرارداد دوستی با شوروی) به کشورهای دیگر اروپا، تنها کشوری که در برابر آن مقاومت کرد و آنقدر جنگید تا آنها را از خود بیرون راند، یوگوسلاوی بود. همچنین زمانی که استالین می خواست مارشال تیتو را سرنگون کند و حکومتی دست نشانده خود را



**مسئول واقعی جنایاتی که اکنون میلو سویچ به بهانه آنها محاکمه می شود،**

**اعضای شورای سیاستگذاری خارجی ایالات متحده هستند که شرایطی ایجاد کردند تا ملت هایی که برادرانه با هم زندگی می کردند، به جان هم بیفتند**

پیش از هر سخنی باید بگویم که مقصود از این گفتار، بی گناه دانستن میلو سویچ رییس دادگاه لاهه محاکمه می شود، نیست. بی شک او در جریان حوادث دهه های اخیر که منجر به فروپاشی فدراسیون یوگوسلاوی، پراکنده شدن جمهوری های آن و کشتارها و خشونت هایی که هنوز هم به کلی پایان نیافته، مرتکب گناهایی شده است که باید دادرسی شود و کیفر یابد. هدف من در این گفتار اثبات سه موضوع مربوط به دادگاه لاهه است که

۱- اکنون جریان دارد:  
۱- دادگاه لاهه صلاحیت رسیدگی و داوری درباره اتهام هایی که به میلو سویچ نسبت می دهند، ندارد.

۲- انتساب «جنایات علیه بشریت» به اعمال و اقداماتی که میلو سویچ انجام داده است، درست نیست و او از ارتکاب چنین بزهی مبرا است.

۳- اتهام «نسل کشی» به میلو سویچ نیز بر پایه و بنیاد حقوقی درستی استوار نیست.

الف) آیا دادگاه لاهه صلاحیت رسیدگی به

گذاشته و اتهام اصلی او را کشتار اهالی کوزوو ذکر کرده است.

در مورد حوادث کوزوو عدم صلاحیت دادگاه لاهه باز هم آشکارتر است. چون اگر جمهوری های کرواسی، بوسنی و دیگران، حکومت های خودمختاری درون یک فدراسیون بودند، کوزوو فقط استانی از صربستان به شمار می رفته است و می رود، لذا شورش مسلحانه گروهی از اهالی آنجا را به هیچ وجه نمی توان یک مسأله بین المللی دانست. چون هر حکومتی حق دارد اگر گروهی از اهالی آن به شورش مسلحانه علیه حاکمیت و تمامیت ارضی آن دست یاخت، نخست با مذاکره آنان را باز دارد و در صورت عدم موفقیت به سرکوب مسلحانه آن شورش متوسل شود. این کار نه تنها جزو حقوق بلکه وظایف آن حکومت است. کوزوو از آغاز تأسیس دولت صربستان یعنی سال ها پیش از تشکیل کشور یوگوسلاوی بخشی از سرزمین صربستان بوده و اکثریت اهالی آن صرب بوده اند. (۲) اگر در اثر گذشت زمان و بر اثر مهاجرت یا تولید نسل، عده آلبانی تبارها افزایش یافته باشد، این امر نمی تواند موجب جدایی خواهی گروهی از اهالی این استان و به طریق اولی، شورش مسلحانه این گروه برای جدا کردن این ناحیه از صربستان باشد. بنابراین میلو سویچ حق داشته است با نیروی مسلح مانع جدا شدن کوزوو از کشورش گردد. چه فرقی است میان او و قوام السلطنه که ارتش ایران را برای سرکوب «فرقه دموکرات» پیشه وری به آذربایجان فرستاد و شورشیان را سرکوب کرد و به آن سوی مرز متواری ساخت؟! آن «فرقه» و پیروانش دانسته یا ندانسته می خواستند آذربایجان و کردستان را از ایران جدا سازند که اگر عملی می شد، این دو استان کشور ما- چه آنها می خواستند، چه نمی خواستند- سرانجام به شوروی منضم می شد. آیا قوام السلطنه حق نداشت با زور و کشتار، جدایی طلبان را سرکوب کند و آذربایجان را در دامان ایران نگاه دارد؟ کشتاری که در آذربایجان انجام گرفت، بسیار بیش از کوزوو بود، اما شوخی تاریخی را بنگرید که همین سازمان ملل و همین آمریکا و

فدراسیون در آنها سهمی داشته است. حتی فرض کنیم که او سهمی بیشتر از دیگران داشته یا به فرض محال تنها مسؤول این جنایات و مجری این اعمال بوده است، آیا باید در دادگاه لاهه محاکمه شود و به عبارت دیگر، آیا این دادگاه برای رسیدگی به جنایات او صلاحیت دارد؟ از نظر حقوقی، نه.

چون دادگاه لاهه یک دادگاه بین المللی است و بنابراین حدود وظایف و اختیارات آن مربوط به اختلافات، شکایات و جنایاتی است که میان دو یا چند کشور روی داده باشد نه آنچه درون یک کشور و در حدود حاکمیت آن روی می دهد. اگر غیر از این بود چچن ها حق داشتند یلتسین و پوتین و ژنرال های روسیه را به پای میز دادگاه لاهه بکشانند. یا خروشچف و برژنف می بایست به خاطر تجاوز، کشتار و جنایاتی که در سال ۱۹۵۶ در مجارستان و در سال ۱۹۶۸ در چکوسلواکی انجام دادند در این دادگاه محاکمه می شدند. همچنین رؤسای جمهور آمریکا باید به خاطر تجاوزهایی که به پاناما و گرانادا مرتکب شدند به این دادگاه جلب و محاکمه می گردیدند.

در مورد «جنایت علیه بشریت» و «نسل کشی» بعداً بحث خواهیم کرد. اما در مورد جنایاتی که در جریان فروپاشی فدراسیون یوگوسلاوی میان ملت ها و اقوام آن روی داده است به دلیلی که گفتیم امری داخلی در یک کشور مستقل بوده و در صلاحیت دادگاه لاهه نبوده است. از این گذشته، به فرض اینکه در صلاحیت آن می بود، دست کم می بایست تمام کسانی که در این ماجرا و این جنایات به نحوی از انحاء مسؤولیت داشته اند، مانند رهبران کرواسی، بوسنی، اسلونی و نیز به این دادگاه جلب و محاکمه می شدند. کدام قانونی اجازه می دهد که اگر دونفر با هم دعوا کردند و به ضرب و جرح هم پرداختند فقط یکی از آنها را به دادرسی کشید و دیگری را رها ساخت؟! دادرسی یکجانبه یکی از متهمان بدون حضور متهمان دیگر خلاف اصول حقوقی و قضایی و عدالت اجتماعی است. شاید به همین علت دادستانی دادگاه لاهه در ادعای خود علیه میلو سویچ مسائل مربوط به جنگ میان صرب ها، کرووات ها و اهالی بوسنی را کنار

بر این کشور مسلط سازد، تمام ملت ها و اقوام آن متحد و یکپارچه در برابر او ایستادند، به حدی که تمام کوشش های استالین به جایی نرسید.

خلاصه، مدت هفتاد سال این ملت ها در صلح و صفای زندگی می کردند و از نعمت امنیت و رفاه برخوردار بودند. خود من که به دعوت اتحادیه دانشجویان یوگوسلاوی مدت یک ماه در این کشور به سر می بردم و از تمام جمهوری های خودمختار آن یعنی صربستان، بوسنی، اسلونی، کرواسی دیدن کردم و با اشخاص مختلف منجمله مخالفان دولت گپ زدیم، کمترین صدایی از جدایی طلبی به گوشم نخورد. البته در همه جا منتقدانی از شکل حکومت و روش حاکمیت یعنی کمبود دموکراسی و آزادی احزاب مخالف وجود داشتند. اما کسی را طرفدار جدایی از فدراسیون ندیدیم. ضمناً بگویم که در شهر ساریوو مرکز جمهوری بوسنی هیچگونه اثری از محدودیت در انجام مراسم مذهبی اسلام مشاهده نکردم. مسجدها باز و مورد احترام بود. زنان با حجاب و بی حجاب به یکسان در خیابان دیده می شدند و کسی معترض آنها نمی شد. اکثر اهالی فینه، یا عامه بر سر داشتند و روی هم رفته از زندگی خود راضی بودند.

اما از بیست سال پیش، یعنی هنگامی که «شورای سیاست گذاری خارجی» ایالات متحده آمریکا استراتژی تضعیف و فروپاشی کشورهای مستقل از آمریکا را در رأس سیاست این کشور قرار داد (۱) انواع تحریکات و تبلیغات برای جدایی طلبی میان ملت ها و اقوام یوگوسلاوی آغاز شد و به تدریج به آتش کینه و خصومت میان آنان دامن زده شد تا جایی که به جنگ و کشتار و چندپارگی این کشور و فقر و بدبختی همه این ملت ها و اقوام و ایرانی سرزمین هایشان منجر گردید.

شکی نیست که در چنین جوی جنایات گوناگونی مانند کشتار فردی و جمعی، تجاوز به اموال و نوامیس اشخاص، غارت ثروت های ملی، ویرانی، آتش سوزی، راندن اشخاص از موطن و مسکن خود و... روی داده است و میلو سویچ هم مانند رهبران و مسؤولان دیگر

اروپایی که امروز میلو سویچ را به دادگاه کشیده اند، برای قوام السلطنه کف زدند و از عمل او تجلیل کردند!!

نمونه های دیگری نیز از چنین کشمکش های خونین در جهان می توان ذکر کرد که مسؤولان هیچ کدام به دادگاه لاهه جلب و محاکمه نشده اند. من از جدایی خواهان ایرلند شمالی که دولت انگلیس بیش از نیم قرن است به زور اسلحه و شیوه های خشونت بار دیگر جلو آنها را گرفته، سخنی نمی گویم، چون موضوع ایرلند با کوزوو تفاوت دارد. من از سرکوب خشونت بار و خونین جدایی خواهان کرس از سوی دولت فرانسه که سال هاست جریان دارد، نمونه می آورم که سازمان ملل و دولت آمریکا از گل نازکتر هم به این دولت نگفته اند! (۳) من از جدایی خواهان کشمیر مثال می زنم که پنجاه سال است ارتش هند هزاران تن از آنان را به خاک و خون کشیده است و می کشد ولی سازمان ملل و هیچ مقام دیگری از دولت هند بازخواست نکرده است!! گویی دادگاه لاهه و دستگاه دادرسی سازمان ملل فقط برای دولت های ضعیفی مانند صربستان، رواندا و سومالی ساخته شده است!!

اشتباه نشود، من نمی گویم این دولت های نیرومند یا مسؤولان آنها باید به دادگاه لاهه کشیده شوند، چون آنها طبق حق حاکمیت و تمامیت ارضی خود رفتار کرده اند. من می گویم میلو سویچ هم مانند آنها نباید در دادگاه لاهه محاکمه شود و اگر گناهی هم مرتکب شده است، جنبه بین المللی ندارد و باید در دادگاه های ملی صربستان رسیدگی شود. من صلاحیت دادگاه لاهه را برای رسیدگی به حوادثی که در کوزوو روی داده است، رد می کنم.

در پایان این بخش اضافه کنم که مسؤول واقعی حوادث غم انگیز و جنایات نفرت انگیزی که در جریان فروپاشی فدراسیون یوگوسلاوی روی داده است، نه میلو سویچ است، نه رهبران کرواسی، بوسنی و کوزوو، بلکه کسانی هستند که به سود گسترش نفوذ جهانی خود به وسیله توطئه و انواع خباثت های گوناگون این ملت ها را که سال ها با هم در صلح و دوستی زیسته بودند، به جان

هم انداختند و به برادرکشی واداشتند.

مسؤول واقعی این جنایات، اعضای «شورای سیاست گذاری خارجی» ایالات متحده آمریکا می باشند و اگر کسی باید برای این جنایات در دادگاه لاهه محاکمه شود، آنها و در رأسشان جرج بوش پدر، کلینتون و جرج بوش پسر هستند.

ب) به عقیده من آنچه را در کوزوو روی داده است نمی توان «جنایت علیه بشریت» دانست. جنایت علیه بشریت اتهام کوچکی نیست که بتوان آن را درباره هر جنگ و کشتار محلی و ناحیه ای، هر قدر هم تلفات آن چشمگیر باشد به کار برد. این اتهام برای نخستین بار در دادگاه نورنبرگ علیه زمامداران آلمان نازی به عنوان افروزدگان آتش جنگ جهانی دوم و کشتار فجیع حدود ۵۰ میلیون از مردم جهان و ایرانی بی نظیر به ویژه در آلمان، لهستان و شوروی، عنوان شد و زمامداران مزبور به این عنوان محکوم به مرگ یا حبس ابد شدند.

اتهام «جنایت علیه بشریت» حتی برای زمامداران و مسؤولان فاشیست ایتالیا و نخست وزیر ژاپن که در ایجاد جنگ جهانی دوم با نازی ها همراهی کرده بودند عنوان نشد. پس چگونه ممکن است آن را در مورد یک منازعه داخلی در کشور عربستان و سرکوب شورش جدایی طلبانه یک استان آن از سوی دولت مرکزی به کار برد؟! اگر میلو سویچ را به این جهت جنایتکار علیه بشریت بخوانیم باید بسیاری از زمامداران گذشته را نیز مانند قوام السلطنه، نهرو و نخست وزیران پیشین فرانسه و انگلیس را جنایتکار علیه بشریت دانست!! اگر بتوان پس از زمامداران نازی کسی را به این عنوان متهم کرد، شاید ترومن رییس جمهور آمریکا به خاطر بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی باشد که در چند ثانیه ۱۵۰ هزار تن از مردمان بی نوا را هلاک کرد و هنوز هم پس از بیش از نیم قرن اثرات زیانبار آن در انبوهی از مردم ژاپن برجای مانده است. همچنین مک نامارا و بعضی از زمامداران پیشین آمریکا را به خاطر کشتار بی نظیری که در ویتنام به راه انداختند و تلفات آن را بیش از دو میلیون تن تخمین زده اند، می توان جنایتکار علیه بشریت شمرد. مسلماً میلو سویچ و

مقامات دیگر یوگوسلاوی هر گناهی مرتکب شده باشند در برابر این جنایات عظیم ناچیز است و نمی توان آنها را مستوجب چنین اتهام سنگینی دانست.

ج) اتهام «نسل کشی» نیز چنان بزرگ و سنگین است که آن را نمی توان در مورد زد و خوردهای کوزوو عنوان کرد. این اتهام نیز نخستین بار در دادگاه نورنبرگ علیه زمامداران آلمان نازی به کار رفت، آن هم به خاطر کشتار فجیع ده ها هزار تن از یهودیان در اطراف های گاز و کوره های آدم سوزی. بنیاد این اتهام تنها به خاطر تعداد انبوه کشته شدگان یا نحوه فجیع کشتار جمعی آنها نبود، بلکه بیشتر به این علت بود که زمامداران نازی صریحاً اعلام کرده بودند که هدف آنها ریشه کن ساختن و نابودی کامل قوم یهود بوده است و این برآستی جز نسل کشی چیز دیگری نبود.

در تاریخ عصر جدید کمتر فرمانروا و حکمرانی را می توان یافت که مانند نازی ها دقیقاً مستحق محکومیت به جرم «نسل کشی» باشند. اگر تنها از نظر شمار قربانیان جنایت باشد به احتمال قوی استالین را می توان شایسته چنین عنوانی دانست. اما قربانیان کشتار او همه از یک قوم و یک نسل نبودند و گرچه خودش احساسات ضدیهودی داشت، اما ملاک و معیار اعدام های او یهودی بودن نبود. از جهت دیگر، می توان استالین را «نسل کش» نامید، چون او هنگامی که فرمان آواره ساختن و انتقال دو قوم چچن و اینگوش را صادر کرد هدفش نابودی این دو قوم بود، منتها اجل مهلتش نداد. (۴)

خواننده گرامی تو خود درباره میلو سویچ داوری کن. آیا مرتکب چنین جنایات هولناکی شده است؟!

\*\*\*

پانویس ها:

۱. به اثر معروف ام. دریفوس در این باره رجوع شود.
۲. دایره المعارف بریتانیکا کلمه «صربیا».
۳. دایره المعارف اوینورسالیس کلمه «کُرس».
۴. به مجله «نبرد و زندگی» سال ۱۳۳۶ مقاله نگارنده مراجعه کنید.